

چرا خدا به ابراهیم گفت که پسرش را قربانی کن، در حالی که در شریعت (لاویان فصل هجدهم آیه بیست و یکم و فصل بیستم آیه دوم) می خوانیم که او قربانی انسان را ممنوع اعلان کرد؟



چرا خدا به ابراهیم گفت که پسرش را قربانی کن، در حالی که در شریعت (لاویان فصل هجدهم آیه بیست و یکم و فصل بیستم آیه دوم) می خوانیم که او قربانی انسان را ممنوع اعلان کرد؟

در ابتدا باید توجه کنیم که در کتاب پیدایش فصل بیست و دوم آیه اول چنین نوشته شده: "خدا ابراهیم را امتحان کرد". امتحان خدا بدین معنا است که ما فرصت یابیم تا محبت والای خود را به خدا اثبات کنیم و به سطح اخلاقی و روحانی رفیع تری نائل آییم.

هدف خدا این نبود که اسحاق قربانی شود، همان طور که کتاب پیدایش توضیح داده است که خداوند مانع از قربانی شدن فرزند ابراهیم شد. با این توصیف، یا ابراهیم نافرمانی می کرد و اسحاق هرگز قربانی نمی شد و یا همان طور که متن کتاب پیدایش را خوانده ایم ابراهیم آماده قربانی پسرش بود، ولی خدا مانع گردید.

امتحان ابراهیم به سه دلیل یعنی حیطة تضاد، مخصوصا سخت بود:

یک. تضاد میان محبت ابراهیم به پسرش و محبت نسبت به خدا. به عبارت دیگر، میل به حفظ اسحاق و میل به اطاعت از خدا. محبت ابراهیم به پسرش عمیق بود، زیرا مدت طولانی انتظار تولد پسر را تحمل کرده بود. خدا این دلبستگی ابراهیم به اسحاق را در آیه دوم با کاربرد ضمائر شخصی مورد تاکید قرار می دهد: "پسر خود را که یگانه دوست و او را دوست می داری یعنی اسحاق را بردار" عمق محبت پدری، اندوه از دست دادن و دشواری اطاعت را عمیق کرده بود.

دو. تضاد ظاهری میان شفقت خدا و تقاضایش را نشان می دهد. خدا چگونه می توانست به پدری حکم کند که پسرش را بکشد، در حالی که چنین عملی مخالف هر نوع اصلی است که او مقرر نموده است؟ پاسخ را در آنچه که رخ داد می یابیم. نجات اسحاق از همان ابتدا بخشی از نقشه خدا بود. آنچه که خدا می خواست قربانی جسمی نبود، بلکه قربانی روحانی بود.

او خواهان رضایت ابراهیم در باز پس گرداندن با ارزش ترین چیزی که خداوند به او عطا کرده بود، یعنی پسر محبوبش به خدا بود. در واقع، نجات اسحاق برای

همیشه به یهودیان می فهماند که خدا قربانی های انسانی نمی خواهد.

سه. این حکم، از این لحاظ برای ابراهیم دردآور بود که ظاهراً خدا عهد را باطل کرده و وعده خدا مبنی بر “توسط اسحاق است که تو صاحب نسلی می شوی که وعده اش را به تو دادم” (پیدایش فصل بیست و یکم آیه دوازدهم)، غیر ممکن می ساخت. هیچ توضیحی به ابراهیم اندوهگین داده نمی شود و او برای منطقتش، هیچ تکیه گاهی نداشت. تنها ایمان به حکمت و شفقت خدا او را تقویت می کرد.

خدا به ابراهیم دستور داد که به یکی از کوه های منطقه موریآ برود و اسحاق را قربانی نماید. ابراهیم نمی دانست که ناحیه موریآ مشتمل است بر کوهستان های اطراف اورشلیم که شامل کوه موریآ و جلجتا می باشد. موریآ در واقع تجسم نبوتی جلجتا بود.

کارد بالا رفته بود تا در قلب اسحاق فرو رود. در این هنگام، و تنها در این هنگام خدا مداخله کرده، ابراهیم را باز داشت. بیشتر از این ضرورت نداشت، زیرا ابراهیم از نظر روحانی، پسرش را به طور کامل قربانی کرده بود. ایمان ابراهیم از سوی خدا پذیرفته شد: “الآن دانستم که تو از خدا می ترسی، چون که پسر یگانه خود را از من دریغ نداشتی” (پیدایش فصل بیست و دوم آیه دوازدهم).

با این توصیف، پدر آسمانی ما پسرش را قربانی کرد تا بدین ترتیب نجات یابیم. خدا نگذاشت ابراهیم پسرش را قربانی کند، در حالی که پسر خود عیسی را از مردن بر صلیب نرہاند. اگر عیسی نمرده بود، بقیه انسان ها هلاک می شدند. خدا یگانه پسرش را فرستاد تا برای ما بمیرد تا ما از زندگی جاویدان بهره مند شویم.

در دوران باستان، قربانی کردن کودکان برای بت ها، عملی رایج بود. مثلاً عمونی ها برای خدای ملی خود، یعنی مولک، اطفال را قربانی می کردند و این کار جزء فرایض دینی شان بود. این کار را بهترین هدیه می دانستند که می توانست موجب

رفع بلا یا فرو نشستن خشم خدایان شود. اما خدا صریحا اعلان کرد که این عمل، زشت و نفرت انگیز است و اکیدا ممنوع می باشد، زیرا:

یک. قتل است و از این رو بر خلاف شریعت خدا

دو. نابودی رقت انگیز یک انسان است

سه. به آیین پرستش بت ها مربوط می شود.

متاسفانه امروزه در برخی از کشورها مردم تمایل دارند تا فرزندان شان به خاطر اجرای سیاست دولتمردان کشته شوند.

نویسنده مقاله: مهران پورپشنگ